

زندگی نامه تنی چند از شاهان قاجار*

ناظم الاسلام کرمانی

۱- ناصرالدین شاه

مسخر شد.

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی بخلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود. از نکبت بی علمی دربار و خودخواهی میرزا آقا خان صدر اعظم معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد. و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید. یکی از مورخین در اینموضوع چنین مینویسد: (در بکفرن ایرانیان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنرا محالست. اول ترك معاهده سوق عسکری با ناپلیون. دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان. آنهم در بحبوحه بلوای هند که انگلیسها بتسلیم حدود نادری بایران حاضر بودند.) در اواسط سلطنت يك اردوی بزرگ ایران بسرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه زبون و اسیر تر کمان گردید. این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود بود. و خزائن معموره ایرانرا که در تمام عالم ضرب المثل بود بعیاشی صرف نمود. آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد. و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر بیادگار گذارد. و پنج سفر رسمی و چند مسافرت غیر رسمی کرد. و اضافه بر یکصد کرور خزانه ایران صرف این مسافرتها بی معنی شد یکی از مورخین این پادشاه را (عالم بی عمل) مینویسد. در پنجاه سال سلطنت آنچه

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدینشاه قاجار را برای اینکه ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ناچار باید بطریق فهرست اشاره بآن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامه حبل المتین بطریق ایجاز چند سطری درباره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمه آن میداریم و همچنین در حالات مظفرالدینشاه هم عبارت او را که از روی بیغرضی نوشته است نقل میکنیم و آنچه خود میدانیم ضمیمه آن میسازیم اما در شأن چهارمین پادشاه چنین مینویسد:

«در سال (۱۲۶۴) بعد از پدر تاج سلطنت بر سر نهاد قبل از ورود موكب شاهانه بطهران سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان بدعوی سلطنت برخاسته پس از چند روزی زبون گردید در آغاز سلطنت سر جنبانان غالب بلادم سری جنبانند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخواست و در سال ۱۲۶۶ بقتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت سپس فتنه باب بالا گرفت و بقتل شاه برخواسته در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جو بهای خون بیگناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت. در سال (۱۲۷۳) بسرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه، هرات

* برگرفته شده از کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹

بر نداشت و برای اسکات ملت در سالی چند بصدر
یک فرمان دروغین مردم را بخواب غفلت انداخت و
پنجاه سال بهترین اوقات مغتنم ایران را بر ایگان از دست
داد هر کس را که استشمام ترقی در او مینمود بقتل
میرسانید چنانچه نماند در ایران سر جنبانیکه سرش را
با سنگ استبداد نکوفت. هر یک از وزرایش که اندک
قوت میگرفت فوراً او را ضعیف میساخت. الغاء ضدیت
بین وزراء و درباریان شعار پلتیکی شاهانه بود و خود را
وارث اعظم جمیع متمدنین ایران خاصه درباریان که
میشناخت بود.

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی بنان شب
محتاج گردید. مسافرتهای اروپا باندازه این پادشاه را
مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول
اروپا مینمود با سم صلح پسندی تسلیم میکرد. از همه
بیشتر مرعوب روسها بود بلکه در باطن خود را تحت
حمایت آنها می پنداشت. حتی در مسئله ولیعهدی هم
آنچه روسها خواستند مجری شد.

بسعی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام
سپهسالاری که مشاق از اطیش آورد نزدیک بود اداره
نظامی ایران منظم شود. باشاره روسها اطیشهارا

تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجار تی و سیاسی و
سرحدی و امتیازی بادول و اتباع خارجه بست در جمیع
آنها ایران مغبون گردید سی و پنج از آن مقاولات و
امتیاز نامه ها بقوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته
بصحه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانك شاهنشاهی
انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که
مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست. ممالکی که در
عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران منتزع شد از
اینقرار است: افغانستان تمام. نصف از خاک خراسان.
سیستان، قائنات. مرو، سرخس، مسقط و عمانات و
ترکمان تمام. صد و هفتاد و سه قطعه از جزائر و سواحل
خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز بسرحدات
آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم
از همسایگان خیلی تجاوز شده است».

در ایام سلطنت این پادشاه، اعظم خسار اتیکه بایران
وارد آمده شهادت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم
است که باتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارک و
کلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات
بچه گانه پادشاه و خیر خواهی مملکت و سلطنت
نداشت.

چنانچه اصلاحات مدت قلیله صدارت آنمر حوم در
جمیع ادارات این نکته را بخوبی روشن میدارد و بقول
(لارد هیو) اگر پیروی از خیالات عالیله این وزیر بی نظیر
شده بود امروز ایران تالی آلمان بود.

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر
این پادشاه شد که من جمله جنگ بندر عباسی و
(صیدسوینی) امام مسقط و شیخ عبیدالله کرد و غیره
میباشد که همه را ایران فتح نمود.

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن
رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی بهر طفل امرد و
مردمان ناقابل شیوع یافت. امتیاز نشان و لقب و اعتبار
فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و
داخل از میان رفت.

رعیت کشی ملک فروشی و علاینه رشوه گرفتن و
گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم بخارجه در
عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت.

در پنجاه سال سلطنت یکقدم بجانب اصلاحات

○ این پادشاه باندازه استبداد دوست بود

که اگر عزیزترین فرزنداناش سخنی در
اصلاحات میراند از نظرش میانداخت و
بخاک تیره اش مینشانند. چنانچه در حق
شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان
فرمود. هر کس را که راغب بطرف
اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت
مانند میرزا حسینخان مشیرالدوله و حاجی
میرزا علیخان امین الدوله و پرنس ملک خان
و سیدالحکماء سید جمال الدین که مدعواً
بایران آمده بود و . . .

نوشته - غالب در سیر و شکار بود - و نیکو تیر میانداخت - خطی شیرین داشت - به پلتيك در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته اش را پنبه کرد - خوش ظاهر و بد باطن بود - هزاران نفوس بیگناه را فدای نفس و شهوت رانی خود ساخت - خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمیداشت - مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او مینمود - الحق والانصاف ایران بھر جھت بر باد کرده اوست .

این پادشاه باندازه استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزنداناش سخنی در اصلاحات میراند از نظرش میانداخت و بخاک تیره اش مینشاند - چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود - هر کس را که راغب بطرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت مانند میرزا حسینخان مشیرالدوله و حاجی میرزا علیخان امین الدوله و پرنس ملکم خان و سیدالحکماء سیدجمال الدین که مدعوا بایران آمده بود و . . .

در سال (۱۳۱۳) در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتیکه تدارك جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزارضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام (سید جمال الدین) اسدآبادی الهمدانی که اولین خیر خواه با سیاست اسلام بود با طپانچه از پایش در آورد در حمة الله علیه .

(ناصرالدین شاه) در شب سه شنبه (۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷) هجری متولد شده در ذی القعدة سال (۱۲۶۴) در طهران بتخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال (۱۳۱۳) بدروزدنگانی گفت آثار خیریه که در سلطنت او بشهود رسید ایجاد مدرسه دار الفنون در طهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای مشهد مقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه، ایجاد ضراب خانه یا چرخ خانه، ایجاد چراغ گاز، ایجاد پست خانه، چرخ بخار در قورخانه، کارخانه توپ ریزی، باروت کوب خانه با چرخ بخار، کارخانه فشنگ سازی، کارخانه چاشنی سازی، ایجاد دایره پولس، سربازخانه ها در شهرها، نظم عساکر و ترتیب آنها، بنای قلعه جات در سرحداث، بنای مجمع الصنایع، ترقی در نسج حریر و

○ از نکبت بی علمی دربار و خودخواهی میرزا آقا خان صدر اعظم معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید - یکی از مورخین در اینموضوع چنین مینویسد : (در یکقرن ایرانیان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنرا محالست - اول ترك معاهده سوق عسکری با ناپلیون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان - آنهم در بچو حه بلوای هند که انگلیسها بتسلیم حدود نادری بایران حاضر بودند .)

جواب داده آن اداره عالی تبدیل باداره قزاق شد . این پادشاه را خودنمائی و تلون مزاج بدرجه کمال بود - و بھر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد - اداره پولیس دائر کرد برخی کارخانجات دولتی آورد صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ولی هیچ يك را باتمام نرسانید فرومایگان را عزیز میخواست و برومندان را ذلیل - ابراهیم آبدار و علی اصغر خان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد - بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهی و ملامتی در عهد این پادشاه آشکار شد دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود همی خواست ایران غلاف اصلاح ببوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود - شعر نیکو میفرمود - پای بند بنماز هم بود - مجالس تعزیه را دوست میداشت برخلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاک بود - از مدایح خود خیلی مسرور میشد - خویش را دیپلومات جلوه میداد، از تاریخ بی اطلاع نبود - عربی فارسی و ترکی و فرانسوی میدانست - در سلسله قاجاریه پادشاهی باین کمال برنخواست [برنخاسته] - چهار مسافرت نامه با قلم خود

همراه او بودند.

بعد از ورود امین‌السلطان بطهران در سال (۱۳۱۷) اولین استقراض بدلالی میرزا رضا خان ارفع‌الدوله با شرایط مشئومه استقلال بر بادکن از روس شد چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال (۱۳۱۸) بار مسافرت بارو با بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاهی و ملاعب شد. مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات بر آشفته با اینکه ایران بر حال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند.

پادشاه در عودت بطهران بیش از پیش تهی دست ماند

○ در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقوله تجارتمی و سیاسی و سرحدی و امتیازی بادول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید. سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامه‌ها بقوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته بصره رسید که منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست. ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران منتزع شد از اینقرار است: افغانستان تمام. نصف از خاک خراسان. سیستان، قائنات. مرو، سرخس، مسقط و عمانات و ترکمان تمام. صد و هفتاد و سه قطعه از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز بسرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است.

غیره، ترقی در شال کرمان، بنای ابنیه متعدده در بلاد و شوارع عام بهجه رفاهیت عابرین، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعبيه را سهل کرده، انکشاف بعضی از معادن، ایجاد مجلس شورای دولتی، تعیین وزار تخانه‌های مرتب و دار الطباعة و ایجاد روزنامه در ایران.

۲- مظفرالدین شاه

پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آرامگاه مظفرالدین شاه رحمة الله تعالی علیه و اولین پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را نهاد.

در سنه (۱۲۶۹) متولد و در سال (۱۳۱۳) براریکه جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر بیادگار گذارد و قریب یکقرن [؟] بسمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته می‌شد، روسها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی میفرمود، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول بایران بود در لف پاکت بایشان میرسید دانشمندان بملاحظه بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن در جه جنیت امید خوشبختی بسلطنت ایشان نداشتند.

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن یوک که دال بر توجهات ملوکانه باصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود میفرمود از این رو تا درجه توجه عامه را میندول بخود نمود خصوصاً در سال (۱۳۱۵) که میرزا علی اصغر خان مطرود و میرزا علیخان امین‌الدوله بوزیر اعظمی انتخاب شد. اصلاح خواهان را تا اندازه امیدوار ساخت افتتاح مدارس بوضع جدید و اشاعه چند اخبار در داخله قدری از ناامیدها را کاست طول نکشید که در سال (۱۳۱۶) گرسنگان دربار وضع امین‌الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین‌السلطان را بروی کار آوردند و امین‌الدوله بدو از طهران سپس از ایران مهاجور شد در حالتیکه پسر و عروسش که دختر شاه بود

نمود و شاهزاده عین الدوله بجای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه حبل المتین را همانوقت بایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پر کرد و آخر بدخیالی نمود.

در سال (۱۳۲۳) باز تدارک سفر سوم اروپا دیده شد. و این مسافرت در بحبوحه جنگ اقصای شرق و شکستهای پی در پی روس از ژاپون بود و استقرار سوم هم گویا در چنین موقع تازگی بطریق خفیه از روس شد. در این سفر والا حضرت محمدعلی میرزا که در آن زمان ولیعهد بود بقائم مقامی سلطنت انتخاب شد.

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید. از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیه خالصه جات و جواهرات نادری و غیره هم بفروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرور قرض یکشاهی بصر ف ملک و ملت و دولت نرسید. علاوه نیز سالی چند کرور از گمرک و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد.

سال (۱۳۲۴) در صدد استقرار چهارم از روس و انگلیس بودند چون در آن ایام شوری منعقد بود و کلاء ملی ابا و امتناع نمودند. در همان سال ملت از بی اعتدالی دربار و بی انتظامی مملکت بستوه آمده بدو پیشوائی حجة الاسلام السیدین السنیدین آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظلهما بحضرت عبدالعظیم متحصن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه علماء بمعصومه قم رفته و عامه ملت بسفارتخانه انگلیس پناهنده بر آمدند. تا اینکه در چهاردهم جمادی الثانیة (۱۳۲۴) پس از عزل عین الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران بجمع دول، مشروطه معرفی شد.

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که بسمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود بامضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان بدارالشورای ملی آورد.

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند بدخلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله جات خلوت

همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیت بشاه شلیک کرد تیرش اصابت نمود. مجدداً استقرار ثانی در سال (۱۳۱۹) از روس شد و معاهده تجارتهی ترکمان چائی که بحال تجارت و صنعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسته آمد و سالی ملیونها ضرر تجارتهی و صنعتی بایران وارد آورد. گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایامی روس بریاست بلژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً بقبضه روس در آمد و وجه استقرار ثانی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال (۱۳۲۰) تمام شد و در غیاب موبک همایونی شاهزاده شعاع السلطنه نایب السلطنه بود (بطعم ولایت عهد بدسلوک نمود).

این حرکات ناموس شکنانه درباریان طشت از بام افتاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه بهیجان آورد. خصوصاً بعد از قتل میرزا محمود خان حکیم الملک در رشت که علماء هم بصدا آمده بودند تمام مفسدرا از میرزا علی اصغر خان دانسته. در جمادی الثانیة (۱۳۲۱) بارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت

○ در ایام سلطنت این پادشاه، اعظم خساراتیکه بایران وارد آمده شهادت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم است که باتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارک و کلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات بچه گانه پادشاه و خیر خواهی مملکت و سلطنت نداشت.

اصلاحات مدت قلیله صادرات آمر حوم در جمیع ادارات این نکته را بخوبی روشن میدارد و بقول (لارد هیو) اگر پیروی از خیالات عالیه این وزیر بی نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود.

با وزراء خود غرض اداره می شد.

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود. از اینرو وضع دربار ملاحظه بود، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاندار است بی بهره بود. و از اینرو مآل بینی و عاقبت اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم بخاطرش خطور نمی کرد. چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهم امور جمهور نبود اگر وزیری کاردان کافی او را دچار میشد و خلوت او را صاف و پاک میکرد در شتة امور باین قسمها از هم نمیگسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت بایام پدرش تمام خراب تر گردید حکومت علاینه حراج و القاب و نیاشین و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا بمعرض بیع میرسید، اعتبار دستخط و فرامین دولتی يك دفعه زایل گردید. یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: (آنچه را بزبان میگفت کله اش خبر نمیشد). خیلی مایل بتقلید از پدر بود ولی آن ماده و جودت را نداشت. يك مسافرت نامه هم نوشت، بتعزیه داری راغب معلوم میشد، در فن توپچیگری بی مهارت نبود، اگر چه مانند جدش (محمد شاه) موهوم پرست نبود، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبود، شوق بسیار بگریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر مینمایند. این پادشاه خیلی بدآل و منتها در جه جبان بود، از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس بر خلاف پدر اجتناب مینمود. جنبیت پادشاه عاقبت بحال ایران مفید واقع گردید که بیک جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود، بترقی مملکت هم مایل تر بود و لو اندکی هم از اقتدارات او کاسته میشد حرفی نداشت مشروط بر اینکه بدلخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیه سرحدی سیستان و افغان قطع

○ این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند بدخلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله جات خلوت با وزراء خود غرض اداره می شد.

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بودند. از اینرو وضع دربار ملاحظه بود، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاندار است بی بهره بود.

گردید و عثمانی هم بدعوی سرحدی بخاک ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودسر یا زیر بار انگلیس رفت، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران منتزع شد، امتیازات بسیار مضر بخارجه داد منجمله تجدید امتیاز راه آهن بروس، بانک آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه بفرانس، معادن نفت قصر بانگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدینشاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجه روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال (۱۳۲۴) با نیکنامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترك جان و جهان فرمود (اتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و بهمین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آنکه گوئیم عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان اینطایفه باعث شدند چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود. صدارت ایران را که تا زمان

متفرض خواهد نمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی باز دارد هر يك را بوعده ولایت عهد و تغییر آن داده لکن شاهزادگان ملتفت شده باذیال علماء اعلام تمسک نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید مجملاً حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد. پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند. آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه بخود مشغول و بر بودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده شروع بکار کردند تا اینکه پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آنست....

۳- محمدعلی شاه

محمد علی میرزا در چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد.

بمفادالولد للفراش پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام‌الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر نظام اتابک بود که مظفرالدین شاه او را ببدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود در سال ۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود بطهران آمد یعنی مادرش او را با خود آورد.

دو سال در نزد ام‌الخاقان مادر خود بود بعد شکوه السلطنه دختر شعاع السلطنه مرحوم که والده مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد باندرون ناصرالدین شاه نگاه داشت.

در سال ۱۳۰۱ که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد و در نزد خود او را نگاهداشت. در سال ۱۳۰۶ که هفده ساله بود فوج امیریه را که قراول مخصوص اراک حکومتی تبریز بود به او سپرد چون آن زمان پیشکار و مربی صحیحی نداشت خود بشخصه به امورات فوج رسیدگی میکرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد هر فوجی و حکومتی بکسی میدادند برای نان خانه او بود باینجهت هم و عزم محمد علی میرزا مصروف دخل و جمع پول

○ چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهم امور جمهور نبود اگر وزیری کاردان کافی او را دچار میشد و خلوت او را صاف و پاک میکرد رشتۀ امور باین قسمها از هم نمیگسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت بایام پدرش تمام خراب تر گردید. حکومت علاینه حراج و القاب و نیاشین و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا بمعرض بیع میرسید، اعتبار دستخط و فرامین دولتی یک دفعه زایل گردید. یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: (آنچه را بزبان میگفت کله اش خبر نمیشد). خیلی مایل بتقلید از پدر بود ولی آن ماده و جودت را نداشت.

این پادشاه بشاهزادگان نمیدادند و اگذار بشاهزاده عین الدوله نمود وزارت جنگ و سپهسالاری را بپدر خود کامران میرزا تفویض داشت حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمد علی میرزا داد حکومت فارس و شیراز و بنادر را بیسر دیگرش شعاع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را بیسر دیگرش عضد السلطان داد، حکومت لرستان بیسر دیگرش سالار الدوله داد ایالت کرمان هم در واقع باداره ناصرالدین میرزا در آمد سایر بلدان را بسایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود میدانستند، دخترهای رعایا را بقهر و غلبه متصرف میشدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم بغرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عمماً قریب دولت را

کرده از قبیل حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا کریم آقا امام جمعه و ساعدالملک و غیره که بمفادالناس علی دین ملوکهم آنچه توانستند در ظرف دوازده سال بجا آوردند تا آنکه صاحب کورورها شدند چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنها را دیده بودند لذا با کمال غیرت و شجاعت ایستادگی کرده حقوق خود و ملت ایران را پس گرفتند دیگر آنکه از اول جوانی محمدعلی میرزا همان اشخاص که دور او را گرفته بودند او را تحریص و ترغیب بقتل و غارت میکردند که خودشان فایده ببرند باینجهت چندین نفر از قبیل خسروخان اردبیلی و هاشم خان قراجه‌داغی و جعفر آقا و غیره و غیره که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنها را تلف و معدوم کرد و اگر هم خلاقی از آنها سر میزد بواسطه تعدیات محمدعلی میرزا نسبت بآنها بود که تحمل نمیکردند وزیر بار ظلم نمیرفتند والا یاغی دولت نبودند. از قراری که مشهور است اکثر شهبها با چند نفری از مخصوصان خود سوار میشده میرفتند بخارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره چه در ایران مرسوم و معمولست که دهاتیها و رعایای نزدیک هر شهر جنس فروش خود را از قبیل شیر و ماست و تخم مرغ و هیزم و ذغال و یامناعی دیگر حمل نموده و میاورند

○ حکومت ایران بین پسرها و دخترهای

مظفرالدین شاه قسمت شد. پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند. آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه بخود مشغول و بر بودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده شروع بکار کردند تا اینکه پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آنست

بود و از مجالست اخیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، باناکسان انیس، مردمان پست و شریر و اوباش والودار را طرف وثوق و اعتماد خویش قرار داد، بکارهای زشت عادی شد، مثلاً از سربازی دو قران و سه قران میگرفت و او را از سر خدمت مرخص خانه میکرد. در آن زمان مرسوم بود که اشرار و قطاع‌الطریق برای فرار از مالیات دیوانی و یا برای فرار از مجازات و اینکه هر چه بخواهند برعیت بیچاره صدمه وارد آورند و بزور ملک و اموال آنها را بگیرند می آمدند سرباز میشدند بلکه دستی هم بصاحبمنصب میدادند که آنها را بسربازی قبول کنند در سال یکدوسه ماهی هم سر خدمت حاضر میشدند بعد تعارفی داده بقیه سال را مرخص و بخانه خود میرفتند اگر بالفرض در میان ایشان مردمانی خوب بود که کلاه خود را نگاه داشته والا مشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره میبودند باین جهت محمدعلی میرزا رشوه و تعارف میگرفت و از سربازها حمایت میکرد و چون این فوج از اهالی بلوک الان بر آغوش بودند حکومت آنجا را هم ضمیمه شغل خویش کرده در این ضمن چند نفر از یاورها و سلطانهای فوج را که مردمان پست فطرت و جزو قطاع‌الطریق محسوب میشدند با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود از قبیل تفنگدار و قهوه چی و فراش و غیره داشت منظور نظر خود قرار داد و ساعی در ترقی دادن ایشان شد و اشخاص نجیب و خانواده که مظفرالدین شاه برای نوکری و تربیت او معین کرده بود آنها را خارج نموده و یا بخود راه نمیداد اشخاص جدید و نوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت کار خودشان در مقام خدمت باو برآمده در (الان بر آغوش) آنچه ممکن بود املاک مردم و رعیت بیچاره را یا بزور و یا به اسباب چینی نیمدانک و یک دانک از برای محمدعلی میرزا تصرف میکردند مقربترین نوکرهای کسی بود که چیزی باو عاید میداشت باین طریق اکثر دهات رعیت آنجا را چه پپول و چه بزور از دست صاحبانش گرفت از خارج هم بنا کردند بملک خریدن از برایش و گندم و جورا بهر قسم بود در اول خرمن احتکار و انبار میکرد و در آخر سال بقیمت گران میفروخت و این سبب شد که بعضی از ملاکین آذربایجان هم تاسی باو

مجملاً بواسطه مجالست با اینگونه اشخاص رذل و پست فطرت که مؤثر است این شاهزاده بزرگ بقتل و نهب اموال و رشوه و غیره که از اخلاق مذمومه است عادت داده بعضی از اشخاص هم در ضمن پیدا شدند و اطراف او را گرفته و گفتند که اگر شما عمل جادو را بکنید و لیعهد میشوید شاه میشوید این مذاکرات اتفاقاً با خیالات او گاهی مصادف می افتاد مثلاً دعانویس چند کلمه برایش مینوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بر دشمن مظفر و غالب میشوید چند ساعت بعد از آن تلگراف اعدام یک بیچاره باو میرسید. و یا آنکه اگر اینعمل را بجای آوری بمقصود نائل میشوی در شب آنروز در شکار یکبار ذغال بهره او میگردید این بود که اعتقاد غریبی برای اعمال سحر و جادو بهم رسانیده بود. بعض اعمال که عادات زنان حالیه ایرانست از او و از عیالش ملکه جهان صادر میگردید منجمله در نزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه از خراسان شخصی را که خیلی اعتقاد باو داشت چپاری بتبریز احضار کرد که چرا مرض مظفرالدین شاه اینقدرها طول کشیده و کاری بکن که مرزودتر بطهران برسانی اتفاقاً چندروز بعد او را بطهران احضار کردند. بعد از رحلت پدر و جلوس باریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی باو میدادند که تو بسر ملت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود میشود در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد در یک عمارت بزرگ جمعی از علماء و ارباب عمائم نشسته فتوای قتل و کلاء مجلس را میدادند در میدان توپخانه و ارك دولتی سرباز و سوار و قزاق و چهار عراده توپ حاضر و مهیا و مستعد حمله بمجلس، لکن این پادشاه بهیچیک از این اسباب اعتماد نداشت تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجهش بیک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند و در بین آنها يك نفر دعانویس بود که نسبت بسایرین باهوش و از استعداد ملت بااطلاع بود او خبر خوشی بشاه نمیداد و میگفت شاه قران دارد و صلاح او در صلح است. . . . و نیز در وقتیکه بتبریز و قزوین قشون میفرستاد بعض طلسمها و خاک مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است بسردارهای خود میداد که در فلان طرف قشون مشروطه خواه در

بشهر فروخته و وجه آنرا یا بعینه و یا بعد از تبدیل بجنس دیگر میببرند و با اهل و عیال خود گنران مینمایند این پادشاهزاده با چند نفر از خواص خود نصف شب از دار الحکومه حرکت میکرد و در بین راه یکی دو تا یا زیادتر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت میکردند گرفته اگر جنسی و پولی همراه داشت آنرا میگرفتند و الا الاغ او را گرفته میفرستادند بدهات خود یا جاهای دور دست که در آنجاها بفروش میرسید بعض اوقات که خواص او میخواستند او را خورسند نمایند تقسیم او را از غنیمت بیشتر میدادند گاه گاهی هم باو میگفتند که فایده اینکار از شکار بهتر است چه شکار اگر بخت مدد کند یا يك آهو یا يك بز کوهیست که قیمت هر يك از یکتومان کمتر است لکن این شکار در هر شبی بیش از یکتومان سهم حضرت اقدس ولایت عهد است

○ محمدعلی میرزا خست و لثامت و سفاهت و قساوت قلب و پیرحمی را بمتها درجه رسانیده بود، خیلی راحت طلب بود و تن پرور، بهیچ وجه ملاحظه و رعایت زیر دست رانداشت، تمام خدام و رعیت را فدای خود میخواست چنان تصور میکرد گویا خداوند این مخلوق را برای راحت و جود او خلق کرده است. بهر کس احتیاج پیدا میکرد باو بکمال ملایمت و مهربانی رفتار مینمود بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که او را هیچ نمیشناسد، همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدا میکرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص مینمود، در دنیا عشق و محبت باحدی نورزید، جز پول بهیچ چیز دیگر علاقه نداشت.

○ در ایام ولیعهدی در تبریز اداره راپورتچی و خفیه نویس تشکیل داده و سالی مبلغی مخارج آن اداره میکرد و همه جا راپورتچی میگذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمیتوانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسانش نمایند حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکره اعمال ولیعهد را نداشت.

مخالفت عین الدوله با علماء تلگرافاً توصیه بیدر تاجدار خود در اصلاح ذات البین و قبول خواهش های ملت استدعا نمود پس از صدور فرمان مشروطیت که اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی امضای او را خواسته اندکی تعلل دیده ناچار به گونسلخانه انگلیس پناهندند. پادشاه مرحوم هم تأکید در اقبال آن فرموده امضا نمود.

همینکه شاه مرحوم را مرض شدید شده بطهران احضار گردید و در امضای قانون اساسی اول هم پس از هیاهوی بسیار بر اثر صحنه پذیر امضاء نمود بعد از رحلت پدر و قیام بر تخت سلطنت آنچه توانست بر علیه مشروطیت اقدام نمود. از بدو جلوس در برهم زدن این اساس از درباریان همه گونه اقدام دیده شد بدبختانه نتیجه بعکس بخشید.

اولین بروز مخالفت طلب نمودن امین السلطان بود که در عشر اول ربیع الاول ۱۳۲۵ بقوت سلطنت ورود او را بایران و دخالت ویرا در کارهای دولت بملت قبولانند و عاقبت بمراد نرسیده در ماه رجب ۱۳۲۵ بتیر دویم فدائی ایران عباس آقای تبریزی به قتل رسید.

در اواخر ماه جمادی الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادر کهنتر او در لرستان علناً سربیاگیری گذاشته جمعی بیگناه را کشت و بسیاریرا بیخانمان ساخت و خیلی اموال بیچارگانرا بغارت برد عاقبت دستگیر کرده بطهرانش آوردند.

تا وقتیکه امین السلطان کشته نشده بود ملت تمام

زمین چال کنید و فلان خاک را در فلان زمین بطرف دشمن بپاشید که شکست بخورند و در باغ شاه از موم یا از چیز دیگر صورت آدم میساختند و بعض عزایم بانها میخواندند و بهر کدام از آن صورتها اسمی میگذاشتند و میگفتند این ستارخان سردار ملی و این باقرخان سالار ملیست این فلان و این فلانست آنوقت با چاقو سر آنها را میبردند و می گفتند الان در تبریز آنها را کشتند چند ساعت بعد از آن خبر کشتن آنها را منتشر میکردند و بر طبق اینعمل بعض تلگرافات و کاغذهای جعلی نیز نشر میدادند این بود که هر روز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشر میشد حتی آنکه صورتهای مومی آنها را شقه و بدروازه های مصنوعی آویزان مینمودند و می گفتند الان در تبریز سرداران را شقه و بدروازه ها آویخته خواهند نمود. باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق و اعتماد نزد پادشاه بود واقعاً نوکرهای مخصوص او که طرف وثوق و اطمینان او واقع میشدند و فایده از او میبردند این قسم اشخاص بودند که او را وادار باینکارهای زشت میکردند.

در سال ۱۳۱۱ بریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرار گردید و در سنه ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران و فرمانفرمائی آذربایجان منتخب و برقرار گردید نائل شدن باین منصوب بواسطه طرفداری امین السلطان و حکیم الملک از او بود که در آنزمان برضد عین الدوله بودند و مشارالیه میخواست شعاع السلطنه را که مادرش از شاهزادگان و سلسله قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

در ایام ولیعهدی در تبریز اداره راپورتچی و خفیه نویس تشکیل داده و سالی مبلغی مخارج آن اداره میکرد و همه جا راپورتچی میگذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمیتوانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسانش نمایند حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکره اعمال ولیعهد را نداشت. با اینکه در ولایت عهد او بمردم سخت گذشت باز مردم امید داشتند که آتیة ایران خوب خواهد شد و حسن ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حسن اداره و قبض ید ظاهر میساخت او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران ساعی بود در آخرین مناقشه ملت با دولت و

کار بجائی کشید که اطمینان آحاد ملت یکدفعه از او مسلوب شد.

محمد علی میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی مرعوب روسها شد جمیع عقلاء مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت بدستور العمل روس میپنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها باو قول دادند که در وقت احتیاج بسی هزار قشون و چهارده کرور تومان باو امداد کنند این بود که چند دفعه در مقام اطمینان بدوستانش میگفت (هر وقت اشاره بکنم سی هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد). و بهمین وثوق و اعتماد بود که بسفارتخانه روس پناهنده شد و هر ساعت انتظار قشون میکشید و شاید اگر مجاهدین دو سه روز مسامحه و ملاحظه کرده بودند و ورودشانرا بشهر طهران بتأخیر میانداختند هر آینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود بهر جهت محمد علی میرزا وثوقی بر روسها داشت چه باو قول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی از مجذوبین عوالم آدمیت بقصد هلاک او برخواست [برخواست] و بمب بکالسه که او انداخت ولی محمد علی میرزا مصون ماند و مرتکب معلوم نگردد برخی را عقیده اینست که این مسئله هم باغراض پلتیکی ساختگی بود که شاید بتواند اعضاء مجلس شورایملى را متهم سازند.

در اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ ملت که آثار مخالفت را از پادشاه دیدند و منویات او را دانستند در مقام تبعید مفسدین اطراف او برآمده در حالتیکه قول دادشش نفر را از اطراف تخت سلطنت دور کند که مسئله منعکس گردیده او خواست از مجلس که هشت نفر از ناطقین بزرگ و و کلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ در مقام مخالفت برآمده از شهر طهران و ارك دولتی بیباغ شاه که خارج دروازه طهران بود نقل و انتقال داده روز سه شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۲۶ علاء الدوله و جلال الدوله و سردار منصور را که هواخواه مشروطیت بودند مغلولاً تبعید نمود.

روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفتار و محبوس

○ مستبد برآی بود اگر هم در کاری با کسی مشاورت مینمود عمل برآی خود را مقدم میداشت، هر کس با میل و اراده او رفتار می کرد او را محرم اسرار خود قرار میداد اگر چه بر ضررش هم بود و هر کس صلاح و خیر او را میگفت اگر منافی با اراده اش بود از او متنفر و منزجر میشد، اعتقاد باشخاص رمال و فالگیر و جادوگر داشت، اظهار تدین میکرد اما مقید بدینش نبود، خود را مسلمان میدانست بمسجد و معبد توپ بست، معتقد بقرآن بود لکن قرآن را سوزاند، نسبت بسادات اظهار اخلاص میکرد لکن سید را میکشت. احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله بتبریز را مخابره کرد و حکم داد که اهل تبریز را در حالتیکه مشغول عزاداری بودند قتل و غارت نمایند.

مفاسد را اعم از حرکات پسر رحیم خان و قتل و غارت اقبال السلطنه در ماکو و خوی و ظلم و ستمهای رشید الملک و وقعه حضرت عبدالعظیم و نامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران و عثمانی و غیره را تمام نسبت باو میدادند همینکه مشارالیه بقتل رسید باز همان آش را در کاسه دیدند دانستند که اینهمه آوازه از شه بود از اینرو عامه را روی خاطر از شاه برگشت خصوصاً در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد و چهار نوبت تخلف نمود و خیلی سخنان نشنیده شنید.

در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد و در عشر اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده در حضور و کلاء تجدید قسم نمود قولاً با مجلس و مشروطیت همواره اظهار همراهی داشته ولی عملاً قدمی همراهی نکرد

نمود. (در تاریخ مشروحاً خواهد آمد)

روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ مجلس را بتوپ بسته و سیدین سندن آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با عده دیگری از علما و سادات گرفتار نموده در باغ شاه حبس نمود.

روز چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاولی ملك المتكلمين را که از ناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه (صوراسرافیل) بقتل رسانید. این پادشاه جاهل تا ماه جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ با ملت خود در جنگ و نزاع بود از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فروگذار نکرد چنانچه در تاریخ بیداری خواهد آمد.

روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ پس از آنکه محمدعلیشاه از باغ شاه نقل مکان کرده بود به سلطنت آباد و چند روز در آنجا سنگربندی کرده و با ملت در جنگ و نزاع بود چشم از ملت و مملکت پوشیده به سفارتخانه روس پناهیده و از سلطنت مستعفی شده روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ با عده از دوستان و بستگانش بطرف روسیه حرکت کرد. این پادشاه در بدو امر در تمام کره ارض زایدالوصف نیکنام بود ولی اعمالش بحدی او را مفتضح و رسوا نمود که دوستانش هم بیدختی او تصدیق داشتند.

وضع اخلاق محمدعلی میرزا از اعمالش بخوبی آشکار و هویدا است و (تاریخ بیداری) حاوی آنست لکن بطور اجمال بعض اخلاق او را ذکر میکنیم.

محمدعلی میرزا خست و لثامت و سفاهت و قساوت قلب و بیرحمی را بمنتها درجه رسانیده بود، خیلی راحت طلب بود و تن‌پرور، بهیچ وجه ملاحظه و رعایت زبردست را نداشت، تمام خدام و رعیت را فدای خود میخواست چنان تصور میکرد گویا خداوند این مخلوق را برای راحت و جود او خلق کرده است. بهر کس احتیاج پیدا میکرد با او بکمال ملایمت و مهربانی رفتار مینمود بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که او را هیچ نمیشناسد، همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع‌الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدا میکرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص مینمود، در دنیا عشق و محبت باحدی نورزید،

جز بول بهیچ چیز دیگر علاقه نداشت. دیده شد که از قبیل جواهر و شال و قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک میبخشید اما یکقران پول نقد باحدی نمیداد، مستبد برای بود اگر هم در کاری با کسی مشاورت مینمود عمل برای خود را مقدم میداشت، هر کس با میل و اراده او رفتار می کرد او را محرم اسرار خود قرار میداد اگر چه بر ضررش هم بود و هر کس صلاح و خیر او را میگفت اگر منافی با اراده اش بود از او متنفر و منزجر میشد، اعتقاد باشخاص رمال و فالگیر و جادوگر داشت، اظهار تدین میکرد اما مقید بدینش نبود، خود را مسلمان میدانست بمسجد و معبد توپ بست، معتقد بقرآن بود لکن قرآن را سوزاند، نسبت بسادات اظهار اخلاص میکرد لکن سید را میکشت چنانچه مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی را حکم قتل داد و بی احترامی باقای بهبهانی و آقای طباطبائی کرد، نسبت بحضرت سیدالشهداء امام حسین ارواحنا فداه اظهار ارادت و عقیدت میکرد چنانچه در روز عاشورا قمه و قداره بسر میزد و خون سرش را بروی و صورتش میمالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطاقش روشن میکرد و شمع چهل منبر را روشن میکرد اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله تبریز را مخابره کرد و حکم داد که اهل تبریز را در حالتیکه مشغول عزاداری بودند قتل و غارت نمایند. در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری میکرد که بحالت غشوه میافتاد اما در شب چندان مسکرات و الکلیات می آشامید که مست و لایشعر میشد باطفال امرد میل داشت چنانکه بزنان خوشگل مایل بود. زمانیکه خبر باو دادند در تبریز رعیت از گرسنگی تلف میشوند و بواسطه محصوریت علف میخورند، و در اصفهان اقبال‌الدوله بمسجد توپ بسته است بشکرانه این خبر آنروز را با یکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود مشغول عیش و عشرت گردید. خود را ناموس پرست وانمود میکرد در حالتیکه با محارم خود همان رفتار را مینمود که با اجنبی روا میداشت، با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار میداشت که با علماء مخالف خود داشت